



ملاصدرا و کانت: مقایسه دیدگاه‌ها پیرامون تجربه دینی و معرفت الهی

سید محسن هاشمی^۱، محمد محمدرضایی^۲ 

۱. دانشجوی دکتری، فلسفه دین، دانشکده الهیات، دانشکده‌گان فارابی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
۲. استاد تمام فلسفه دین، گروه فلسفه و کلام، دانشکده الهیات، دانشکده‌گان فارابی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. نویسنده مسئول: mmrezai@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ‌ها: دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۱۱ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۱/۲۶	این مقاله به مقایسه تطبیقی دیدگاه‌های صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا) و امانوئل کانت درباره تجربه دینی و معرفت الهی می‌پردازد. ملاصدرا با استناد به مبانی هستی‌شناختی خود نظیر اصالت وجود، حرکت جوهری نفس و علم حضوری، امکان ادراک مستقیم و شهودی خداوند را به‌عنوان اوج معرفت انسانی مطرح می‌کند. در مقابل، کانت با معرفت‌شناسی انتقادی خود، محدودیت‌های عقل نظری را برای شناخت متافیزیکی، ازجمله خداوند، ترسیم کرده و هرگونه معرفت نظری به امر متعالی را ناممکن می‌داند. بااین‌حال، کانت راه را برای ایمان اخلاقی به خداوند در حوزه عقل عملی باز می‌گذارد. این مقایسه نشان می‌دهد که با وجود اذعان هر دو فیلسوف به محدودیت‌های عقل استدلالی صرف، رویکردهای آنها درنهایت به نتایج کاملاً متفاوتی در مورد امکان و ماهیت معرفت الهی منجر می‌شود. این تفاوت‌ها، غنای مباحث فلسفه دین و فلسفه اسلامی را در مواجهه با این پرسش بنیادی آشکار می‌سازد و راه را برای کاوش‌های بعدی باز می‌گذارد.
واژگان کلیدی: ملاصدرا کانت تجربه دینی معرفت الهی اصالت وجود	

استناد: هاشمی، سید محسن، محمدرضایی، محمد (۱۴۰۵). ملاصدرا و کانت: مقایسه دیدگاه‌ها پیرامون تجربه دینی و معرفت الهی. *فلسفه تطبیقی*، ۳(۲). ۱۲-۱.

<https://doi.org/10.30487/cph.2025.2070606.1045>

© ۱۴۰۵ (۲۰۲۶) نویسندگان مقاله، نشریه فلسفه تطبیقی، ناشر: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم انسانی (سمت).



Mulla Sadra and Kant: A Comparison of Views on Religious Experience and Divine Knowledge

Seyyed Mohsen Hashemi ¹, Mohammad Mohammad Rezaei ² ✉ 

1. Ph.D. Candidate in Philosophy of Religion, Department of Philosophy, Faculty of Theology, Farabi Campus, University of Tehran, Tehran, Iran.

2. Professor of Philosophy of Religion, Department of Philosophy and Theology, Faculty of Theology, Farabi Campus, University of Tehran, Tehran, Iran. Corresponding author: mmrezaei@ut.ac.ir

Article Info

History

Received: January 01, 2026

Accepted: April 15, 2026

Keywords

Mulla Sadra

Kant

Religious Experience

Divine Knowledge

Primacy of Existence

Abstract

This article comparatively analyzes the perspectives of Sadr al-Din Muhammad Shirazi (Mulla Sadra) and Immanuel Kant on religious experience and divine knowledge. Mulla Sadra, drawing upon his ontological foundations such as the primacy of existence (asalat al-wujud), substantial motion of the soul, and unmediated knowledge (ilm huduri), posits the possibility of direct and intuitive apprehension of God as the pinnacle of human cognition. In contrast, Kant, with his critical epistemology, delineates the limits of theoretical reason for metaphysical knowledge, including that of God, deeming any theoretical knowledge of the transcendent realm impossible. Nevertheless, Kant opens the door for moral faith in God within the domain of practical reason. This comparison reveals that despite both philosophers acknowledging the limitations of pure discursive reason, their approaches ultimately lead to fundamentally different conclusions regarding the possibility and nature of divine knowledge. These disparities highlight the richness of discussions in the philosophy of religion and Islamic philosophy when confronting this fundamental question And it leaves the way open for further exploration.

Citation: Hashemi, M., & Mohammad Rezaei, M. (2026). Mulla Sadra and Kant: A Comparison of Views on Religious Experience and Divine Knowledge. *Comparative Philosophy*, 3(2), 1-12.

<https://doi.org/10.30487/cph.2025.2070606.1045>

© 2026 Authors, Comparative Philosophy.

Publisher: Organization for Researching and Composing University Textbooks in the Humanities (SAMT)

مقدمه

فلسفه، در طول تاریخ پربار خود، همواره در پی گشودن رمز و رازهای وجود، معرفت و جایگاه انسان در هستی بوده است. در این میان، پرسش از تجربه دینی و امکان معرفت الهی، همواره یکی از بنیادی‌ترین دغدغه‌های فلاسفه، چه در شرق و چه در غرب، به شمار رفته است. این موضوع نه تنها به حیات معنوی انسان گره خورده، بلکه با اساسی‌ترین مباحث معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی درهم تنیده است. اهمیت این بحث در دنیای امروز، که انسان معاصر با چالش‌های فکری متعددی در مواجهه با دین و عقلانیت دست‌وپنجه نرم می‌کند، دوچندان می‌شود. از این رو، بررسی ژرف‌اندیشی‌های فلاسفه‌ای که در این وادی قدم نهاده‌اند، می‌تواند راهگشا باشد.

این مقاله بر آن است تا دیدگاه دو تن از بزرگ‌ترین متفکران تاریخ فلسفه، صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا)، فیلسوف برجسته حکمت متعالیه در جهان اسلام و ایمانوئل کانت، چهره نامدار فلسفه انتقادی در غرب، را پیرامون مسئله تجربه دینی و معرفت الهی مقایسه و تحلیل کند. ملاصدرا با تکیه بر سنت غنی فلسفه اسلامی و عرفان نظری، نظامی فلسفی بنیان نهاد که در آن، شهود و تجربه باطنی نقش محوری در رسیدن به حقایق وجودی، از جمله حقیقت الهی، ایفا می‌کند. در مقابل، کانت با طرح انقلاب کوپرنیکی در معرفت‌شناسی، مرزهای عقل نظری را به دقت ترسیم کرد و امکان هرگونه شناخت متافیزیکی از «شیء فی نفسه» را مردود دانست، هرچند راهی برای ایمان اخلاقی به خداوند گشود.

پرسش اصلی این مقاله این است که: چگونه ملاصدرا و کانت، علیرغم تفاوت‌های بنیادین معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی و زیست در بسترهای فکری کاملاً متفاوت، به مسئله تجربه دینی و امکان معرفت الهی پرداخته‌اند؟ و چه شباهت‌ها و تفاوت‌های بنیادینی در رویکردهای آن‌ها، هم در ابعاد نظری و هم در ابعاد عملی، وجود دارد؟ این مقایسه نه تنها به روشن شدن ابعاد فکری این دو فیلسوف کمک می‌کند، بلکه می‌تواند به درکی عمیق‌تر از جایگاه عقل، تجربه و ایمان در شناخت حقیقت مطلق منجر شود.

برای پاسخ به این پرسش‌ها، مقاله حاضر در ابتدا به تبیین مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی ملاصدرا خواهد پرداخت، با تمرکز بر مفاهیمی چون اصالت وجود، حرکت جوهری، مراتب ادراک و نقش علم حضوری و شهود عرفانی در دستیابی به معرفت الهی. در ادامه، به تشریح مبانی معرفت‌شناختی کانت، شامل انقلاب کوپرنیکی، محدودیت‌های عقل نظری، نقش مقولات فهم و ایده‌های عقل محض و جایگاه ایمان اخلاقی در حوزه دین پرداخته خواهد شد. سرانجام، در بخش پایانی، به مقایسه و تحلیل تطبیقی دیدگاه‌های این دو فیلسوف پرداخته، نقاط اشتراک و افتراق آن‌ها را برجسته خواهیم کرد و نتیجه‌گیری نهایی را ارائه خواهیم داد.

مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی ملاصدرا

برای درک عمیق دیدگاه ملاصدرا درباره تجربه دینی و معرفت الهی، ابتدا باید با ارکان اصلی نظام فلسفی او آشنا شد. حکمت متعالیه ملاصدرا، برخلاف بسیاری از مکاتب فلسفی پیشین، نظامی یکپارچه و نظام‌مند است که در آن، مباحث هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی به نحو ناگسستگی با یکدیگر پیوند خورده‌اند. در این بخش، به تفصیل به این مبانی می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که چگونه هر یک از آن‌ها زمینه‌ساز امکان و اوج گرفتن تجربه دینی و معرفت حضوری به حقایق الهی از منظر اوست.

اصالت وجود و تشکیک وجود: بنیاد معرفت صدرا

مهم‌ترین و محوری‌ترین اصل در فلسفه ملاصدرا، اصالت وجود است. پیش از او، فلاسفه مسلمان درگیر بحثی طولانی بر سر اصالت وجود یا ماهیت بودند. ملاصدرا با قاطعیت، اصالت را به وجود می‌بخشد و معتقد است که آنچه در خارج عینیت دارد و منشأ آثار است، تنها وجود است، نه ماهیت (شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۳۱). ماهیت، مفهومی اعتباری است که حد وجود را مشخص می‌کند و تنها در ذهن موجود است. این دیدگاه، پیامدهای عمیقی بر معرفت‌شناسی دارد:

معرفت هستی‌محور: اگر وجود اصیل باشد، پس هر گونه معرفت حقیقی باید معطوف به وجود و مراتب آن باشد. معرفت به ماهیات بدون درک نسبت آن‌ها با وجود، معرفتی ناقص و غیر حقیقی است.

وحدت در کثرت: ملاصدرا در ادامه اصالت وجود، به تشکیک وجود معتقد است. این بدین معناست که وجود، یک حقیقت واحد است که دارای مراتب شدت و ضعف، کمال و نقص است (شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۳۴). از وجود صرف و بی‌نهایت حق تعالی (که در اوج شدت و کمال است) تا نازل‌ترین مراتب وجود مادی، همه جلوه‌های یک حقیقت واحد مشکک هستند. این تشکیک، زمینه را برای درک مراتب مختلف معرفت و نیز امکان صعود نفس از مراتب نازل به مراتب عالی وجود فراهم می‌آورد.

تأثیر بر ادراک: وقتی وجود اصیل و مشکک باشد، ادراک ما از واقعیت نیز باید متناسب با مراتب وجود باشد. هر چه مرتبه وجودی ادراک کننده کامل تر شود، توانایی او برای ادراک حقایق وجودی شدیدتر و کامل‌تر خواهد شد. این مسئله، راه را برای ادراک حقایق الهی که خود اوج وجود است، باز می‌کند.

حرکت جوهری: تحول مستمر نفس و امکان ادراک برتر

یکی دیگر از نوآوری‌های بنیادین ملاصدرا، نظریه حرکت جوهری است. برخلاف فلاسفه پیشین که حرکت را تنها در أعراض (کیفیت، کمیت، وضع و...) ممکن می‌دانستند، ملاصدرا معتقد است که جوهر اشیاء نیز در حال حرکت و دگرگونی است (شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۳، ص ۸۰). این حرکت، حرکتی تدریجی و تکاملی است که از قوه به فعل و از نقص به کمال صورت می‌گیرد.

نقش حرکت جوهری در تحول نفس: ملاصدرا این نظریه را به نفس انسانی نیز بسط می‌دهد. او معتقد است که نفس انسان موجودی جسمانی الحدود و روحانی البقاست؛ یعنی در ابتدا با بدن پدید می‌آید، اما در ذات و جوهر خود، همواره در حال حرکت و کمال است تا به مرتبه مجرد عقلی و سپس به مراتب بالاتر وجودی برسد (شیرازی، ۱۳۶۰، اسفار، ج ۸، ص ۱۰۰). این حرکت جوهری نفس، پیامدهای مهمی برای معرفت‌شناسی و تجربه دینی دارد:

قابلیت اکتساب معرفت: حرکت جوهری نفس به این معناست که نفس ثابت و ایستا نیست، بلکه همواره در حال تغییر و تکامل است. این تحول ذاتی، امکان کسب معرفت‌های جدید و رسیدن به مراتب عالی‌تر ادراک را فراهم می‌آورد. آمادگی برای شهود: با کمال یافتن نفس و صعود آن در مراتب وجودی، حجاب‌ها برداشته می‌شوند و نفس قابلیت پذیرش فیوضات و تجلیات الهی را پیدا می‌کند. این همان زمینه‌سازی برای شهود و تجربه دینی است. به بیان دیگر، حرکت جوهری، نفس را به موجودی پویا و آماده برای دریافت حقایق ماورایی تبدیل می‌کند که در نهایت به معرفت حضوری به حق تعالی می‌انجامد.

مراتب نفس و قوای ادراکی: از حس تا عقل و شهود

ملاصدرا برای نفس انسانی مراتب مختلف و قوای ادراکی متعددی قائل است که هر یک طریق خاص خود را برای شناخت دارد:

نفس نباتی: دارای قوای غذایی، نامیه و مولده که مرتبط با حیات جسمانی است.

نفس حیوانی: علاوه بر قوای نباتی، دارای قوای حسی (مانند حس بصر، سمع، شمع، ذوق، لمس) و قوای متصرفه (مانند متخیله و متفکره) است. معرفت در این مرحله، عمدتاً حصولی و از طریق صور حسی است.

نفس انسانی (ناطق): این مرتبه بالاترین مرتبه نفس است و دارای دو قوه اصلی است (شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۸، ص ۲۱):

قوه عاقله (عقل نظری): توانایی ادراک کلیات، حقایق مجرد و استدلالات منطقی را دارد. این قوه نیز دارای

مراتبی از عقل هیولانی تا عقل مستفاد است.

قوه عملی (عقل عملی): مرتبط با تدبیر امور جزئی و اخلاقیات است. با کمال یافتن عقل نظری و تزکیه نفس، انسان می‌تواند از حدود ادراک حسی و خیالی فراتر رفته و به مرتبه ادراک عقلی و سپس شهودی دست یابد. این مراتب ادراکی، سیر صعودی انسان در مسیر کسب معرفت را نشان می‌دهد که در اوج آن، تجربه دینی و معرفت حضوری به خداوند قرار می‌گیرد.

علم حضوری و علم حصولی: شاهراه معرفت الهی

ملاصدرا تفاوت اساسی میان دو نوع علم قائل است که در فهم امکان معرفت الهی نقشی کلیدی دارد: علم حصولی: این نوع علم از طریق حصول صورت شیء در ذهن حاصل می‌شود. ما با واسطه صور ذهنی، از خارج آگاه می‌شویم. بیشتر علوم متعارف ما از این قبیل است (شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۳، ص ۳۱۳). معرفت الهی از طریق علم حصولی، یعنی با واسطه مفاهیم و صور ذهنی، همواره محدود و ناقص خواهد بود. علم حضوری: این نوع علم، علم ذات به ذات یا علم ذات به فعل ذات است که بدون واسطه صورت و مفهوم خارجی صورت می‌گیرد. در علم حضوری، عین وجود معلوم، نزد عالم حاضر است. علم نفس به ذات خود، علم علت به معلول خود و علم خداوند به مخلوقاتش از مصادیق علم حضوری است (همان). اهمیت علم حضوری در شناخت حقایق وجودی و الهی: ملاصدرا معتقد است که حقایق وجودی و بالأخص حقیقت خداوند را تنها می‌توان از طریق علم حضوری ادراک کرد. معرفت حقیقی و بی‌واسطه به خداوند، تنها از طریق شهود و اتحاد عاقل و معقول ممکن است (شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۶، ص ۱۱۳). علم حصولی، تنها می‌تواند ما را به مفاهیمی از خداوند برساند، اما نمی‌تواند حقیقت وجودی او را درک کند. این علم حضوری، اوج معرفت انسانی است و اساس تجربه دینی را تشکیل می‌دهد.

وحدت وجود و شهود عرفانی: اوج تجربه دینی و معرفت الهی

نقطه اوج نظام فکری ملاصدرا، نظریه وحدت شخصی وجود است که بر مبنای اصالت وجود و تشکیک وجود استوار شده است. بر اساس این نظریه، حقیقت وجود منحصر در یک وجود واحد است و آن وجود حق تعالی است. سایر موجودات، مراتب، جلوه‌ها و شئون آن وجود یگانه هستند (شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۳۴۸). این دیدگاه، فصلی نوین در فهم رابطه خداوند با عالم و انسان می‌گشاید.

چگونه تجربه دینی در این بستر به اوج می‌رسد؟ با رسیدن نفس به مراتب بالای تجرد و کمال، و گذر از ادراکات حسی و عقلی محض، نفس می‌تواند از طریق شهود عرفانی و کشف و مشاهده باطنی، به وحدت وجود پی ببرد. در این مرحله، حجاب‌های میان سالک و حقیقت برداشته می‌شود و سالک نه تنها «می‌داند» که وجود واحد است، بلکه «می‌یابد» و «تجربه می‌کند» که همه هستی، جلوه آن وجود یگانه است. این همان تجربه دینی ناب و معرفت حضوری به حقایق الهی است (شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۸، ص ۳۰۲).

معرفت حضوری به حق تعالی: از منظر ملاصدرا، معرفت حقیقی به خداوند، نه از طریق براهین انتزاعی صرف، بلکه از طریق حضور خود نفس نزد حقیقت وجودی خداوند حاصل می‌شود. این حضور، نوعی فنای «من» در «او» است که نتیجه حرکت جوهری نفس و تزکیه و تصفیه باطن است.

شهود به مثابه اوج معرفت: تجربه دینی در فلسفه ملاصدرا، صرفاً یک حالت عاطفی یا روانی نیست، بلکه یک معرفت حضوری و یقینی است که بالاتر از هر گونه معرفت حصولی و استدلالی قرار می‌گیرد. این تجربه، ادراکی مستقیم از حقایق الهی است که با اتحاد وجودی نفس با حقیقت هستی ممکن می‌شود. این مرتبه از معرفت، همان اوج شناخت و معرفت الهی است که هدف غایی سیر و سلوک معرفتی انسان در حکمت متعالیه ملاصدرا به شمار می‌رود.

مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی کانت

برای درک دیدگاه کانت در خصوص تجربه دینی و معرفت الهی، ابتدا باید با انقلاب معرفت‌شناختی او آشنا شد. کانت، برخلاف بسیاری از فلاسفه پیشین، به جای تمرکز بر شیء مورد شناخت، توجه خود را به ساختارهای ذهنی شناسنده معطوف کرد و به این ترتیب، مسیر جدیدی را در فلسفه غرب گشود. در این بخش، به تفصیل به مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی کانت می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که چگونه این مبانی، امکان معرفت مستقیم و نظری به خدا را منتفی می‌سازند، اما راه را برای ایمان اخلاقی به او باز می‌کنند.

انقلاب کوپرنیکی کانت: تغییر کانون معرفت از ابژه به سوژه

پیش از کانت، اغلب فلاسفه معتقد بودند که شناخت زمانی حاصل می‌شود که ذهن مطابق با ابژه‌های خارجی شکل می‌گیرد، اما کانت این رابطه را معکوس کرد؛ او پیشنهاد داد که ابژه‌ها باید مطابق با قوای شناخت ما شکل بگیرند تا بتوانند موضوع شناخت قرار گیرند (Kant, 1787, A11/B25). این تغییر پارادایم، که به انقلاب کوپرنیکی معروف شد، اساس فلسفه انتقادی کانت را تشکیل می‌دهد.

این انقلاب بدین معناست که ما اشیاء را آن‌گونه که «فی نفسه» هستند (نومن) نمی‌شناسیم، بلکه آن‌ها را آن‌گونه که در قالب‌های پیشینی ذهن ما ظاهر می‌شوند (فنومن یا پدیدار) ادراک می‌کنیم. این محدودیت بنیادین، مرزهای معرفت بشری را به گستره تجربه ممکن محدود می‌کند و هرگونه ادعای شناخت در حوزه فراتر از تجربه حسی را زیر سؤال می‌برد. این مسئله، مستقیماً بر امکان شناخت الهی تأثیر می‌گذارد، چرا که خداوند موجودی ورای تجربه حسی است.

حسّانیت، فهم، و عقل: قوای مختلف معرفتی

کانت قوای شناختی انسان را به سه بخش اصلی تقسیم می‌کند که هر یک نقش متمایزی در فرآیند معرفت ایفا می‌کنند: **حس ۱:** این قوه مسئول دریافت ادراکات حسی است. ادراکات حسی، داده‌های خام تجربه را از طریق حواس پنج‌گانه به ما می‌دهند. کانت معتقد است که ادراکات حسی، تنها در قالب صورت‌های پیشینی حسی، یعنی زمان و مکان، قابل دریافت هستند. ما اشیاء را نه در خودشان، بلکه در زمان و مکان درک می‌کنیم (Kant, 1787, A22/B36).

فهم ۲: این قوه مسئول فعالیت‌های مفهومی و تولید احکام است. فهم، داده‌های بی‌شکل حسی را از طریق مقولات فهم^۳ سازماندهی می‌کند. این مقولات، مفاهیم پیشینی هستند که به تجربه نظم می‌بخشند و امکان تشکیل تجربه عینی را فراهم می‌آورند (Kant, 1787, A69/B94).

عقل ۴: بالاترین قوه شناختی است که وظیفه آن ترکیب و نظام‌مند کردن احکام فهم است. عقل در پی وحدت بخشی به کلیت تجربه است و ایده‌هایی را تولید می‌کند که فراتر از هرگونه تجربه ممکن هستند. این ایده‌ها، موضوعات کلان متافیزیکی مانند خدا، نفس و عالم را شامل می‌شوند (Kant, 1787, A321/B377).

مقولات فهم و حدود معرفت نظری

کانت دوازده مقوله فهم را شناسایی می‌کند (مانند وحدت، کثرت، علیت، جوهر، عرض) که به کمک آن‌ها ذهن به داده‌های حسی نظم می‌بخشد و آن‌ها را به‌عنوان ابژه تجربه، درک می‌کند (Kant, 1787, A80/B106). این مقولات، شرط لازم برای هرگونه تجربه ممکن هستند و بدون آن‌ها، داده‌های حسی صرفاً توده‌ای بی‌نظم خواهند بود.

1. Sensibility
2. Understanding
3. Categories of Understanding
4. Reason

محدودیت معرفت نظری: کانت تأکید می‌کند که کاربرد مقولات فهم، صرفاً به پدیدارها^۱ یعنی آنچه در تجربه حسی به ما داده می‌شود، محدود است. ما تنها می‌توانیم اشیاء را آن گونه که بر حس ما تأثیر می‌گذارند و توسط فهم ما سازماندهی می‌شوند، بشناسیم. در مقابل، شیء فی نفسه^۲، یعنی شیء آن گونه که مستقل از ذهن ما وجود دارد، از دسترس معرفت نظری خارج است. ما می‌توانیم آن را «اندیشه» کنیم، اما نمی‌توانیم آن را «بشناسیم» (Kant, 1787, A255/B311). پیامد بر معرفت الهی: از آنجا که خداوند موجودی فراتر از هرگونه تجربه حسی و پدیدار است و به حوزه «شیء فی نفسه» تعلق دارد، عقل نظری قادر به شناخت او نیست. هرگونه ادعای معرفت نظری به خدا، به معنای اطلاق مقولات فهم (که فقط در قلمرو پدیدارها اعتبار دارند) به چیزی است که خارج از این قلمروست. این امر منجر به تناقضات و مغالطات متافیزیکی می‌شود.

ایده‌های عقل محض (خدا، نفس، عالم): کاربرد تنظیمی، نه شناختی
عقل، برخلاف فهم، که مقولات را برای سازماندهی پدیدارها به کار می‌برد، ایده‌هایی را تولید می‌کند که فراتر از هر تجربه ممکن هستند. این ایده‌های سه‌گانه عبارت‌اند از:
خدا (به عنوان کل واقعیت): ایده کلیت شرایط؛
نفس (به عنوان جوهر واحد): ایده کلیت مطلق موضوع متفکر؛
عالم (به عنوان مجموع تمام پدیدارها): ایده کلیت مطلق سلسله شرایط.
کانت معتقد است که این ایده‌ها، دارای کاربرد تنظیمی^۳ هستند، نه کاربرد سازنده^۴. بدین معنا که این ایده‌ها نمی‌توانند موضوع شناخت تجربی قرار گیرند، چرا که هیچ حسی متناظر با آن‌ها وجود ندارد. تلاش برای شناخت آن‌ها با مقولات فهم، منجر به وهم‌های استعلایی^۵ می‌شود که کانت آن‌ها را در دیالکتیک استعلایی نقد عقل محض مورد بررسی قرار می‌دهد. (Kant, 1787, A334/B391).

کاربرد تنظیمی: ایده‌های عقل صرفاً برای راهنمایی فعالیت‌های فهم و تنظیم آن‌ها به سمت یک وحدت کلی‌تر مفید هستند؛ برای مثال، ایده خدا، به ما کمک می‌کند تا جهان را به گونه‌ای ببینیم که گویی از یک علت غایی واحد نشئت گرفته است، اما این بدان معنا نیست که ما وجود خداوند را به صورت نظری اثبات کرده‌ایم یا آن را می‌شناسیم. این ایده‌ها به ما کمک می‌کنند تا دانش خود را منظم کنیم و آن را به سوی کمال هدایت کنیم (Kant, 1787, A642/B670).

برهان‌های اثبات خدا: رد کلیه براهین

کانت در «نقد عقل محض»، هر سه برهان اصلی اثبات وجود خدا را که در فلسفه غرب رایج بودند، به تفصیل نقد و رد می‌کند (Kant, 1787, A590/B618):

برهان وجودی^۶: کانت معتقد است که وجود یک محمول واقعی نیست؛ یعنی «وجود» چیزی به مفهوم یک شیء اضافه نمی‌کند. یک مثلث موجود با یک مثلث غیر موجود، در مفهوم ماهیت مثلث تفاوتی ندارند؛ بنابراین، ما نمی‌توانیم صرفاً از مفهوم کامل‌ترین موجود، به وجود واقعی آن پی ببریم (Kant, 1787, A592/B620).
برهان کیهان‌شناختی^۷: این برهان از وجود موجودات ممکن به وجود موجودی ضروری (خداوند) می‌رسد. کانت استدلال می‌کند که این برهان، پنهانی بر برهان وجودی تکیه دارد و درنهایت، مفهوم «وجود ضروری» را از ایده

1. phenomena
2. noumenon
3. regulative use
4. constitutive use
5. transcendental illusion
6. Ontological Argument
7. Cosmological Argument

کامل ترین موجود استنتاج می کند. همچنین، مفهوم علیت را که تنها در حوزه پدیدارها اعتبار دارد، به حوزه نوومن ها تعمیم می دهد (Kant, 1787, A603/B631).

برهان فیزیکال الهیاتی یا غایت شناختی^۱: این برهان از نظم و غایت مندی جهان به وجود یک طراح هوشمند نتیجه می گیرد. کانت اگرچه به زیبایی و نظم جهان اعتراف می کند، اما معتقد است که این برهان نهایتاً می تواند وجود یک «سازنده» یا «مدبر» را اثبات کند، نه یک «خالق مطلق» و متعال که تمام کمالات را داراست (Kant, 1787, A626/B654). علاوه بر این، این برهان نیز مانند برهان کیهان شناختی، اصول فهم (مانند علیت و غایت) را به ورای تجربه تعمیم می دهد.

معرفت الهی از منظر عقل عملی: ایمان اخلاقی

با وجود رد امکان معرفت نظری به خدا، کانت جایگاه مهمی برای ایمان دینی در عقل عملی قائل است. او در «نقد عقل عملی»، نشان می دهد که برای توجیه اخلاق و ضرورت قانون اخلاقی، مفروضاتی^۲ لازم هستند که عقل نظری قادر به اثبات آنها نیست، اما عقل عملی آنها را به عنوان پیش فرض هایی ضروری برای عمل اخلاقی می پذیرد (Kant, 1788, A219). این مفروضات عبارت اند از:

آزادی اراده: انسان باید آزاد باشد تا بتواند مطابق قانون اخلاقی عمل کند.

جاودانگی نفس: برای رسیدن به «سعادت برین»^۳ که ترکیب فضیلت و خوشبختی است، زندگی پس از مرگ ضروری است، زیرا در این جهان فضیلت همیشه به خوشبختی منجر نمی شود.

وجود خدا: خداوند به عنوان ضامن سعادت برین و هماهنگ کننده فضیلت و خوشبختی ضروری است. او موجودی است که فضیلت مندان را پاداش می دهد و عدالت را برقرار می سازد (Kant, 1788, A225-A232).

چگونه ایمان دینی ضرورت می یابد؟ از دیدگاه کانت، تجربه دینی به معنای معرفت مستقیم و حسی به خدا یا ادراک امر قدسی ناممکن است. هرگونه ادعای چنین تجربه ای، به معنای گذر از حدود معرفت بشری و ورود به وهم استعلایی است. با این حال، نیاز به ایمان دینی نه از طریق عقل نظری، بلکه از طریق ضرورت اخلاقی آشکار می شود. ما نه می توانیم خدا را بشناسیم، بلکه باید به او ایمان بیاوریم تا نظام اخلاقی ما معنادار شود. این ایمان، یک ایمان عقلانی^۴ است که مبتنی بر احکام عقل عملی است، نه بر شواهد تجربی یا براهین متافیزیکی (Kant, 1793, 6:3-14). خداوند و جاودانگی نفس، مفروضات عملی هستند که برای تحقق بالاترین خیر ممکن (سعادت برین) ضروری اند و بدون آنها، اخلاق بی معنا می شود.

جمع بندی این بخش: در نهایت، از منظر کانت، معرفت نظری و مستقیم به خداوند و امر قدسی ناممکن است. انقلاب کوپرنیکی، محدودیت های عقل نظری و رد براهین اثبات خدا، همگی این نتیجه را تقویت می کنند. ما تنها می توانیم پدیدارها را بشناسیم، نه شیء فی نفسه را. با این حال، کانت راهی متفاوت برای پیوند انسان با امر الهی می گشاید. این راه، از حوزه اخلاق و عقل عملی می گذرد. انسان با درک ضرورت قانون اخلاقی، به این نتیجه می رسد که برای معناداری جهان اخلاقی، باید به وجود خداوند و جاودانگی نفس ایمان آورد. این ایمان، یک پیش فرض عملی است که نه از راه شناخت، بلکه از راه ضرورت اخلاقی به دست می آید؛ بنابراین، در فلسفه کانت، تجربه دینی به معنای شهود یا ادراک مستقیم خدا وجود ندارد، اما ایمان به خدا به عنوان یک ضرورت اخلاقی و عملی برای تکمیل نظام اخلاقی انسانی مطرح می شود.

مقایسه و تحلیل دیدگاه های ملاصدرا و کانت

پس از بررسی مبانی معرفت شناختی و هستی شناختی ملاصدرا و کانت، اکنون زمان آن رسیده است که دیدگاه های این دو فیلسوف بزرگ را درباره تجربه دینی و معرفت الهی در کنار هم قرار داده و به مقایسه و تحلیل تطبیقی آنها پردازیم.

1. Physico-Theological/Teleological Argument.
2. Postulates.
3. summum bonum.
4. rational faith

این مقایسه، علیرغم تفاوت‌های عمیق در بستر فکری، زبان فلسفی و نتایج نهایی، می‌تواند نقاط اشتراک و افتراق مهم و اساسی را آشکار سازد.

نقاط اشتراک: وجوهی از همگرایی

با وجود تفاوت‌های چشمگیر، می‌توان به چند نقطه اشتراک کلی بین ملاصدرا و کانت اشاره کرد:

محدودیت‌های عقل در شناخت حقیقت مطلق از طریق استدلال صرف:

ملاصدرا: اگرچه ملاصدرا به قوای عقلانی بها می‌دهد و براهین فلسفی را برای اثبات وجود خدا و سایر حقایق می‌پارد، اما اوج معرفت را در شهود عرفانی و علم حضوری می‌داند. استدلال صرف (علم حصولی) هرگز نمی‌تواند به عمق حقیقت وجودی دست یابد و معرفت حضوری بالاتر از آن قرار می‌گیرد (شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۳، ص ۳۱۳؛ ج ۸، ص ۳۰۲). به عبارت دیگر، عقل نظری به تنهایی، هرگز نمی‌تواند تمامیت حقیقت را درک کند و نیاز به سطوح بالاتری از ادراک دارد. کانت: کانت به صراحت و با جدیت تمام، محدودیت‌های عقل نظری را برای شناخت متافیزیکی، از جمله شناخت خداوند، بیان می‌کند. او نشان می‌دهد که هرگونه تلاش برای اثبات وجود خدا با براهین نظری، به تناقضات و مغالطات می‌انجامد (Kant, 1787, A590/B618). کانت تأکید می‌کند که عقل نظری صرفاً در حوزه پدیدارها و تجربیات ممکن اعتبار دارد. همگرایی: هر دو فیلسوف به نوعی معتقدند که عقل استدلالی صرف، برای دستیابی به حقیقت مطلق (به معنای کامل آن)، ناکافی است. ملاصدرا راه را در ادراکات عالی‌تر شهودی می‌داند و کانت، در ایمان عملی. این نقطه مشترک، نشان‌دهنده یک دغدغه فراگیر فلسفی در مورد حدود توانایی‌های معرفتی انسان در برابر حقایق متعالی است.

اهمیت نقش درونی فرد در فرآیند معرفت:

ملاصدرا: در فلسفه ملاصدرا، تحول درونی نفس (از طریق حرکت جوهری، تزکیه و تصفیه باطن) نقشی حیاتی در رسیدن به معرفت حقیقی و شهود عرفانی دارد (شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۸، ص ۱۰۰). معرفت در اینجا یک دریافت صرف از بیرون نیست، بلکه مستلزم آماده‌سازی و تغییر درونی شناسنده است. علم حضوری نیز به معنای حضور عین معلوم نزد عالم است و این حضور بدون آمادگی نفس ممکن نیست.

کانت: در فلسفه کانت، ساختارهای ذهنی و قوای شناختی سوژه (حسنانیت، فهم، عقل) نقش اساسی در شکل‌دهی به تجربه و امکان معرفت ایفا می‌کنند (Kant, 1787, A11/B25). معرفت، تنها از طریق انطباق ابژه‌ها با این ساختارهای پیشینی ذهن ممکن می‌شود. حتی در حوزه اخلاق، این قانون اخلاقی درونی و اراده خیر است که عمل را ارزش می‌بخشد (Kant, 1788, A121).

همگرایی: هر دو فیلسوف، به شیوه‌های متفاوت، بر این نکته تأکید دارند که معرفت صرفاً یک دریافت منفعلانه از واقعیت خارجی نیست. بلکه نقش فعال و درونی شناسنده، چه در تحول وجودی (ملاصدرا) و چه در ساختاردهی معرفتی (کانت)، در فرآیند شناخت و ارتباط با حقیقت، حیاتی و اجتناب‌ناپذیر است.

نقاط افتراق و تضاد اصلی: واگرایی در مسیرها

علیرغم نقاط اشتراک فوق، تفاوت‌های بنیادینی در رویکرد این دو فیلسوف به مسئله تجربه دینی و معرفت الهی وجود دارد که به ساختارهای هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی متفاوت آن‌ها بازمی‌گردد.

نوع و منشأ معرفت الهی:

ملاصدرا: معرفت الهی (به‌ویژه حضوری و شهودی) ممکن است و اوج شناخت محسوب می‌شود. منشأ این معرفت، شهود عرفانی و اتحاد عاقل و معقول است که در آن، نفس با ترکیه و سیر در مراتب وجود، به حقیقت واحد وجود نزدیک شده و آن را به صورت حضوری درمی‌یابد (شیرازی، ۱۳۶۰، اسفار، ج ۸، ص ۳۰۲). این معرفت، نه تنها نظری، بلکه وجودی است.

کانت: معرفت نظری به خدا ناممکن است. عقل نظری نمی تواند از حدود تجربه فراتر رود و شیء فی نفسه (از جمله خدا) را بشناسد (Kant, 1787, A255/B311). ایمان به خدا در کانت جنبه عملی-اخلاقی دارد و یک پیش فرض ضروری برای معناداری قانون اخلاقی و تحقق سعادت برین است، نه یک شناخت نظری (Kant, 1788, A225-A232).
تضاد: این اساسی ترین تفاوت است. برای ملاصدرا، معرفت مستقیم و وجودی به خداوند اوج غایت معرفتی است؛ برای کانت، معرفت نظری به خداوند ناممکن بوده و تنها ایمان عملی به او راهگشاست.
نقش تجربه دینی:

ملاصدرا: تجربه دینی (شهود عرفانی) منبعی اصیل و بالاترین مرتبه شناخت است. این تجربه، ادراکی مستقیم و بی واسطه از حقایق الهی و مراتب وجودی است که حتی از معرفت عقلی حصولی نیز والاتر است (شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۸، ص ۳۰۲). این تجربه، معرفت بخش و یقین آور است.

کانت: تجربه دینی به معنای ادراک مستقیم امر قدسی یا دریافت حسی از خداوند، مطرح نمی شود و هرگونه تجربه و رای پدیدارها از دسترس معرفت نظری خارج است. هر ادعایی از این دست، به دلیل عدم وجود حسانیت متناظر و عدم امکان کاربرد مقولات فهم، توهمی استعلایی تلقی می شود (Kant, 1787, A334/B391). کانت بر اخلاق عملی به عنوان مبنای دین تأکید می کند، نه تجربه عرفانی.

تضاد: ملاصدرا بر اعتبار و جایگاه معرفت بخش تجربه دینی تأکید می کند، درحالی که کانت آن را در حوزه معرفت نظری نامعتبر می داند و به جنبه های اخلاقی و عملی دین می پردازد.
حدود عقل:

ملاصدرا: ملاصدرا عقل را قادر به صعود به مراتب عالی وجود و ادراک حقایق مجرد و الهی می داند، گرچه این صعود نهایتاً به شهود عرفانی منتهی می شود (شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۸، ص ۲۱). عقل در اندیشه ملاصدرا ابزاری برای گذر از عالم ماده و رسیدن به عالم ملکوت و جبروت است.

کانت: کانت برای عقل نظری محدودیت های ذاتی و قاطع قائل است. عقل نظری تنها در حوزه پدیدارها و تجربیات ممکن اعتبار دارد و نمی تواند به شیء فی نفسه یا ایده های متافیزیکی مانند خدا، نفس و عالم، معرفت نظری داشته باشد (Kant, 1787, A255/B311).

تضاد: ملاصدرا دامنه عقل را بسیار گسترده تر از کانت می داند و آن را ابزاری برای نیل به مراتب عالی وجود معرفتی می کند، درحالی که کانت مرزهای بسیار مشخصی برای آن قائل است و آن را تنها در حوزه تجربه و پدیدارها معتبر می داند.
هستی شناسی:

ملاصدرا: هستی شناسی ملاصدرا مبتنی بر اصالت وجود و وحدت تشکیکی وجود است (شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۳۱). وجود یک حقیقت واحد و مشکک است که دارای مراتب شدت و ضعف است و همه موجودات جلوه های آن وجود واحدند. این هستی شناسی، زمینه را برای اتحاد وجودی نفس با حقایق عالی فراهم می آورد.

کانت: هستی شناسی کانت با تقابل بنیادی بین نومن و فنومن (شیء فی نفسه و پدیده) مشخص می شود. ما تنها پدیدارها را می شناسیم و شیء فی نفسه برای ما ناشناختنی باقی می ماند (Kant, 1787, A255/B311). این دو حوزه کاملاً از یکدیگر متمایز هستند و هیچ پل معرفتی از پدیدارها به نوومن وجود ندارد.

تضاد: هستی شناسی ملاصدرا یکپارچه و متصل است که امکان صعود وجودی و معرفتی را فراهم می کند، درحالی که هستی شناسی کانت دوگانه و با مرزهای قاطع است که امکان شناخت و رای پدیدارها را منتفی می سازد.

نتیجه گیری مقایسه ای: مقایسه ملاصدرا و کانت در مسئله تجربه دینی و معرفت الهی، نشان می دهد که علیرغم برخی نقاط اشتراک در دغدغه های مربوط به محدودیت های عقل استدلالی و نقش شناسنده، مسیرهای فکری آن ها به

نتایج کاملاً متفاوتی منجر می‌شود. ملاصدرا، با تکیه بر سنت عرفانی و هستی‌شناسی وجودمحور خود، راه را برای معرفت حضوری و شهودی به خداوند باز می‌کند و آن را اوج کمال انسانی می‌داند. در مقابل، کانت با معرفت‌شناسی انتقادی خود، شناخت نظری خدا را ناممکن می‌سازد، اما جایگاه مهمی برای ایمان اخلاقی به او در حوزه عقل عملی قائل می‌شود. این تفاوت‌ها، نه تنها دیدگاه‌های متفاوت این دو فیلسوف را برجسته می‌سازد، بلکه مبین رویکردهای متمایز سنت‌های فلسفی شرق و غرب به رابطه انسان، عقل و امر قدسی است.

در نهایت، از منظر ملاصدرا، تجربه دینی نه تنها ممکن است، بلکه اوج شناخت و معرفت الهی به شمار می‌رود. این امکان در سایه مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی منسجم او فراهم می‌شود: اصالت وجود و تشکیک آن بستری برای فهم مراتب حقیقت و امکان صعود نفس فراهم می‌آورد. حرکت جوهری نفس، نفس را به موجودی پویا و متحول تبدیل می‌کند که قابلیت رسیدن به کمال و درک حقایق متعالی را دارد. مراتب نفس و قوای ادراکی، مسیری را از ادراک حسی تا شهود عرفانی نشان می‌دهد. و سرانجام، علم حضوری، به عنوان شاهراه اصلی معرفت بی‌واسطه به حقایق وجودی، و وحدت وجود و شهود عرفانی، به عنوان اوج این سیر معرفتی، امکان تجربه مستقیم و عمیق الهی را فراهم می‌آورد. در حکمت متعالیه، انسان با سلوک معرفتی خود، می‌تواند به مقام اتحاد با حقیقت وجود رسیده و خداوند را نه تنها با عقل، بلکه با تمام وجود خود دریابد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، به بررسی تطبیقی دیدگاه‌های دو فیلسوف برجسته، صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا) و ایمانوئل کانت، پیرامون مسئله تجربه دینی و امکان معرفت الهی پرداختیم. هدف اصلی، آشکار ساختن شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو متفکر، علیرغم بستر فکری و تاریخی کاملاً متفاوت آن‌ها، در مواجهه با یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌های فلسفی بود.

خلاصه مهم‌ترین یافته‌ها و پاسخ به سؤال اصلی

یافته‌های اصلی ما نشان داد که ملاصدرا، با تکیه بر مبانی هستی‌شناختی اصالت وجود و تشکیک آن، و نظریه حرکت جوهری نفس، راه را برای ادراک مستقیم و حضوری خداوند می‌گشاید. از منظر او، نفس با سیر در مراتب کمال خود، می‌تواند به مقام شهود عرفانی دست یابد که اوج معرفت و تجربه دینی محسوب می‌شود. در این حالت، علم حضوری به حقیقت وجودی خداوند، نه از طریق مفاهیم و صور ذهنی، بلکه از طریق اتحاد وجودی و فنا در حقیقت واحد وجود (وحدت شخصی وجود) میسر می‌شود؛ بنابراین، تجربه دینی در فلسفه ملاصدرا، یک معرفت یقین‌آور و بالاترین مرتبه شناخت است.

در مقابل، کانت با انقلاب کوپرنیکی خود، مرزهای عقل نظری را به قلمرو پدیدارها محدود می‌کند. او قوای حسانیت و فهم را تنها قادر به شناخت اموری می‌داند که در قالب‌های پیشینی زمان و مکان و مقولات فهم قرار می‌گیرند. از این رو، شناخت نظری از «شیء فی نفسه» (نومین)، از جمله خداوند، برای عقل نظری ناممکن است. کانت هر گونه برهان اثبات وجود خدا را مردود می‌شمارد و ایده‌های عقل محض (خدا، نفس، عالم) را صرفاً دارای کاربرد تنظیمی برای یکپارچه‌سازی تجربه می‌داند، نه منبعی برای معرفت عینی.

پاسخ به سؤال اصلی مقاله که «چگونه ملاصدرا و کانت به مسئله تجربه دینی و امکان معرفت الهی پرداخته‌اند و چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی در رویکردهای آن‌ها وجود دارد؟» بدین شرح است:

شباهت‌ها: هر دو فیلسوف به نوعی به محدودیت‌های عقل استدلالی صرف در دستیابی به حقیقت مطلق اذعان دارند؛ گرچه دلایل آن‌ها متفاوت است (ملاصدرا به دلیل محدودیت معرفت حصولی، و کانت به دلیل محدودیت عقل نظری به حوزه پدیدارها). همچنین، هر دو بر نقش فعال و درونی شناسنده در فرآیند معرفت تأکید می‌کنند؛ ملاصدرا از طریق تحول وجودی نفس و کانت از طریق ساختارهای پیشینی ذهن.

تفاوت‌های بنیادین:

امکان معرفت الهی: برای ملاصدرا، معرفت حضوری به خداوند ممکن و اوج معرفت است؛ برای کانت، معرفت نظری به خداوند ناممکن بوده و تنها ایمان اخلاقی به او مطرح می‌شود.

نقش تجربه دینی: ملاصدرا شهود عرفانی را بالاترین شکل تجربه دینی و منبعی اصیل برای معرفت می‌داند؛ کانت هر گونه ادراک مستقیم امر قدسی را فراتر از محدوده عقل نظری و نامعتبر می‌شمارد.
حدود عقل: ملاصدرا عقل را قادر به صعود به مراتب عالی وجود می‌داند؛ کانت برای عقل نظری مرزهای قاطعی قائل است.

هستی‌شناسی: هستی‌شناسی یکپارچه و وجودمحور ملاصدرا در تضاد با دوگانگی نوومن و فنومن کانتی قرار دارد که امکان اتصال معرفتی به حقیقت ورای پدیدارها را مسدود می‌کند.

پیامدهای این مقایسه برای درک فلسفه دین و فلسفه اسلامی

این مقایسه پیامدهای مهمی برای هر دو حوزه فلسفه دین و فلسفه اسلامی دارد:

۱. برای فلسفه دین: این پژوهش نشان می‌دهد که رویکردهای مختلف به تجربه دینی و معرفت الهی، نه تنها ناشی از تفاوت در نتایج، بلکه ریشه در مبانی عمیق‌تر هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی دارند. فلسفه کانت محدودیت‌های عقل در پرداختن به امر متعالی را گوشزد می‌کند و مسیر ایمان اخلاقی را به جای شناخت نظری پیشنهاد می‌دهد. در مقابل، فلسفه ملاصدرا، راهی جایگزین و غنی برای توجیه عقلانی تجربه عرفانی و ادراک مستقیم امر قدسی ارائه می‌دهد که می‌تواند به عنوان یک مدل قوی برای فلسفه‌های دین پدیدارشناسانه و تجربه‌محور مورد توجه قرار گیرد. این تفاوت‌ها، غنای بحث را نشان می‌دهد و از تقلیل‌گرایی در فهم تجربه دینی جلوگیری می‌کند.

۲. برای فلسفه اسلامی: این مقایسه به درک بهتر جایگاه و ویژگی‌های منحصر به فرد حکمت متعالیه ملاصدرا کمک می‌کند. برجسته شدن تمایزات اساسی ملاصدرا با فلسفه غربی کانت، اهمیت اصالت وجود، حرکت جوهری، و علم حضوری را به عنوان ستون‌های اصلی تفکر صدرا آشکار می‌سازد که بنیان‌گذار امکان شهود و ادراک مستقیم الهی هستند. این تحلیل نشان می‌دهد که چگونه سنت فلسفی اسلامی، به ویژه در اوج خود با ملاصدرا، راهی بدیع و متفاوت از فلسفه غربی برای پیوند عقل، وحی و شهود در راه نیل به معرفت الهی ارائه کرده است. این امر می‌تواند به تقویت خودآگاهی فلسفه اسلامی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های درونی آن برای پاسخ به چالش‌های معاصر کمک کند.

پیشنهاد برای تحقیقات آینده

این پژوهش می‌تواند نقطه آغازی برای مطالعات عمیق‌تر در زمینه‌های زیر باشد:

بررسی تأثیرات این دیدگاه‌ها در الهیات معاصر: چگونه الهیات اسلامی و مسیحی معاصر می‌توانند از این دو رویکرد متفاوت (معرفت‌محور/شهود‌گرای ملاصدرا و ایمان‌محور/اخلاق‌گرای کانت) در پاسخ به پرسش‌های وجودی و معرفتی انسان مدرن بهره‌برداری کنند؟

مقایسه تفصیلی مفهوم «تجربه» در ملاصدرا و کانت: هر دو از «تجربه» سخن می‌گویند، اما معنای این واژه در هر مکتب چیست و چگونه تعاریف متفاوت از «تجربه» منجر به نتایج متمایز در شناخت الهی می‌شود؟
بررسی امکان گفتگو و سنتز میان رویکرد شهودی-وجودی ملاصدرا و رویکرد اخلاقی-عملی کانت: آیا می‌توان پلی میان این دو دیدگاه زد یا آن‌ها ذاتاً ناسازگارند؟ آیا می‌توان ایمان اخلاقی کانت را به عنوان مرتبه‌ای از آمادگی برای شهود در نظر گرفت؟

تحلیل انتقادی محدودیت‌های هر دو دیدگاه: نقد وارد بر هر یک از دیدگاه‌ها چیست و چگونه می‌توانند در برابر چالش‌های فکری جدید مقاومت کنند؟

منابع

شیرازی، صدرالدین محمد (ملاصدرا). (۱۳۶۰). *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*. دار احیاء التراث العربی.

Kant, I. (1787). *Critique of Pure Reason* (N. K. Smith, Trans.). (Original work published 1781).

Kant, I. (1788). *Critique of Practical Reason* (W. S. Pluhar, Trans.). (Original work published 1788).

Kant, I. (1793). *Religion within the Bounds of Mere Reason* (A. Wood & G. Di Giovanni, Trans.). (Original work published 1793).